■ در سایه حقیقت شعر! / نگاهی به اشعار و آثار شاعر نامدار معاصر «علیرضا قزوه»
■ غزل‌قصیده‌های توفانی و تکراری / یادداشتی بر مجموعه‌شعر «نام دیگر دریا»ی عباس باقری
■ روحی واحد در تنوعی زنانه! / نقدی بر مجموعه غزل «ضمیر متصل» سروده «وحیده احمدی»

نگاهی به اشعار و آثار شاعر نامدار معاصر «علیرضا قزوه»

در سایه حقیقت شعر!

[وارش گیلانی]

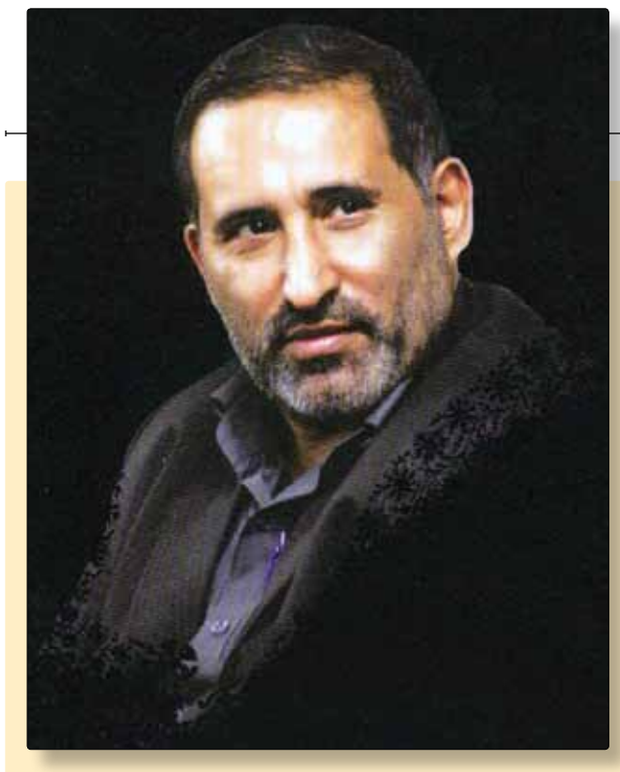

علیرضا قزوه از شـاعران شـاخص و برجسته انقلاب اسـت که در حوزه‌های شعر انقلاب، شـعر دفاع‌مقدس، شعر مذهبی، دینی و آیینی و نیز شعر بیداری، دستی توانا و زبانی گویا دارد.

قزوه در سرودن غزل، صاحب سبک و زبانی مستقل است اما در شعر سپید، این استقلال در سبک و زبان به پررنگی آن در غزل نیست، اگر چه آنقدر ویژه و شاخص هست که حتی بدون امضای شاعر بتوان سراینده‌اش را شناخت.

با این همه، بسیاری از شاعران و منتقدان و مخاطبان معتقدند قزوه در سرودن غزل استاد است اما در شعر سپید به سمت نثر و نثرزدگی می‌رود. حال آنکه به نظر من، نوع شعر سپید قزوه در کل و نوع زبانی که برای سرودن آن انتخاب کرده، از نوع شعر سپید شاملویی نیست که زبانش آرکائیک است و موسیقی برآمده از آن زبان، چنان با شعر می‌جوشد و آن را گرم نگه می‌دارد که مخاطب آن عریانی و خلأ برآمده از بی‌وزنی را احساس نمی‌کند اما اشعار سپید قزوه وامدار زبان گفتاری فروغ است در شعر «فاتح شدم» و در ردیف بخشی از اشعار سپید سلمان هراتی و موسوی گرمارودی قرار می‌گیرد که جوهره شعری دارند و به لحاظ زبانی به نثر نزدیک‌ترند. البته اشعار سپید بلند قزوه که سخت تحت تاثیر محتوا و مضمون سیاسی- اجتماعی آن است اینگونه‌اند، نه اشعار سپید کوتاه و غیربلندش که بسیار زیبا هستند و هر کدام‌شان دارای کشف و شهودی شاعرانه و عارفانه.

عارفانه گفتم، یاد غزل‌های قزوه افتادم که گاه شور عصیان و کفر مؤمنانه‌اش سبب اوج و تازگی شعرش می‌شود. او که یک روز غزلش دچار شریعت شعری بود، امروز به طریقت شعری رسیده و همچنان در حال تکوین است. بی‌شک کسی را به ساحت حقیقت دسترسی نیست و اگر هست، رسیدن به سایه‌های آن است و نشستن زیر نور درخشان آن که از دور می‌تابد و می‌رسد. نماهایی از این حقیقت را تا حدی در چند غزل اخیر قزوه می‌توان احساس کرد. نگاه حقیقت از بالاست و این نگاه همچون نگاه عارفان که در بعضی از گفتارهای‌شان جلوه‌گر است، نگاهی است قابل تأویل و نه قابل تفسیر. شعری که در سایه حقیقت قرار بگیرد، معنایش را به تعویق می‌اندازد و دسترسی به آن و دریافت آن ممکن نیست، الا پرتو آن.

«شکستند این جماعت قدر ساغی را، دل خُم را
ز شیطان می‌خرند این روزها با سیب، گندم را
کبوترها که می‌افتند در خون، گریه‌شان تلخ است
کبوترها که گم کردند آفاق تبسم را
چه فرقی می‌کند این روضه زهرای مرضیه‌ست
علی مرتضی! دریاب محسن‌های مردم را»

غزل‌های قزوه از درون‌مایه دینی و عرفانی برخوردار است که اغلب با هم یگانه شده‌اند؛ آنگونه که زبان سنتی و نو قزوه در هم تلفیق شده و به یگانگی رسیده‌اند.

روی دیگر قزوه، روی سیاسی- اجتماعی معترض او است که برای بیانش، میدان فراخ شعر سپید را برگزیده است؛ میدانی که در آن سنگ را راحت‌تر از گُل می‌توان پرتاب کرد. قزوه به عنوان دوست و دوستدار واقعی انقلاب، به سیاه‌کاری‌های پس از جنگ معترض است و نیز به سرمایه‌داری داخلی و خارجی یا استعمار مدرن. شعرهایی که او برای مردم فلسطین، لبنان، یمن، بحرین، میانمار و دیگر مردم مظلوم دنیا یا در خطاب به امثال گونتر گراس یا در اعتراض به فلان معاهده و قرارداد بین‌المللی مربوط به داخل یا خارج سروده، صراحتش آشکار است و بازتاب و کاربرد دارد؛ در صورتی که غزل‌های اجتماعی او بیشتر درونی است و بالطبع عملکردش غیرمستقیم‌تر خواهد بود. این هم ۲ نمونه از نمونه‌های بسیار او:

«دسته‌گل‌ها دسته‌دسته می‌روند از یادها
گریه کن ای آسمان در مرگ توفان‌زادها
سخت گمنامند اما ای شقایق‌سیرتان
کیسه می‌دوزند با نام شما شیادها»

***

«اینها که ایستاده‌اند در وال‌استریت/ و داد می‌زنند ۹۹ درصد ما/ اینها همه از سپاه قدس‌اند؟!...»

علیرضا قزوه اول بهمن ۴۲ در گرمسار به دنیا آمد و پس از گرفتن دیپلم تجربی به سـال ۱۳۶۱، برای تحصیل علوم دینی به حوزه علمیه قم رفت. سـال ۶۴ وارد دانشـگاه حقوق قضایی قم شد و سـال ۶۹ در این رشته، کارشناسی گرفت. سال ۷۶ از دانشگاه آزاد اسلامی تهران، مدرک کارشناسی ارشد خود را در رشته زبان و ادبیات فارسی اخذ کرد و سال ۹۱ از آکادمی روسیه، دانشنامه دکترای خود را در رشته فیلولوژی دریافت کرد.

قزوه سرودن را از سال ۶۰ آغاز کرد و از سال ۶۳ به بعد با بسیاری از نشریات و روزنامه‌های آن زمان همکاری داشت، تا اینکه مسؤول صفحه ادبی روزنامه «اطلاعات» شد؛ صفحه‌ای که نامش «بشنو از نی» بود و در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ از جمله صفحات ادبی بسـیار تأثیرگذار بر شعر امروز بوده است. قزوه در طول مدت فعالیت شعری و ادبی خود، همواره از مسـؤولیت‌هایی نیز برخوردار بوده است که از آن جمله‌اند: دبیری چهاردهمین کنگره سراسری شعر دفاع‌مقدس، مسؤولیت صفحه ادبی روزنامه اطلاعات به نام بشنو از نی، وابسته فرهنگی ایران در تاجیکستان از سال ۷۶ تا ۷۸، مسؤول کانون‌های ادبی فرهنگسراهای تهران از سال ۸۰ تا ۸۲، مسؤول دفتر شعر و موسیقی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، وابسته فرهنگی و مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایرانیان در هندوستان از سال ۸۶ تا ۹۱، دبیر نخستین جشنواره بین‌المللی شعر فجر و اینک نیز از سال ۹۲ مسؤول مرکز آفرینش‌های ادبی حوزه هنری است.

اغلب کتاب‌های شـعر قزوه، کتاب‌های مشهوری هستند؛ کتاب‌هایی که جوایز زیادی را نصیب خود کرده‌اند؛ کتاب‌هایی نظیر: «از نخلستان تا خیابان»، «شبلی آتش»، «دو رکعت عشق»، «عشق علیه‌السلام»، «صبح بنارس» و دفترهای شعر دیگر و نیز دفترهایی که آنتولوژی اسـت. قزوه کم‌وبیش دسـتی در کار تحقیق و پژوهش نیز دارد و نثر ادبی خوب می‌نویسد و همچنین از نوشتن داستان و رمان نیز غافل نیست؛ کتاب‌هایی نظیر «سفرنامه حج»، «من می‌گویم، شما بگریید»، «برادر انگلستان» و... نیز از آن جمله‌اند.

اغراق نیسـت اگر گفته شود شعر انقلاب، شعر دفاع مقدس، شعر آیینی، شعر بیداری و در یک کلام، شعر امروز اگر علیرضا قزوه را نداشت، به یقین، چیزی کم می‌داشت؛ نه تنها یک فرد یا یک شاعر را، بلکه یک نوع حرکت آشکار و ناپیدا در سطح و لایه‌های درونی شعر امروز را.

قزوه به تنهایی یک فرد نیست؛ او از همان زمان که صفحه «بشنو از نی» را راه انداخت، قابلیت جمعیت در خود را بروز داد. قزوه در عین محتاط بودن و رعایت امور و حتی گاه محافظه‌کاری، در زمان مقتضی، چنان یک شاعر عاصی انقلابی می‌شود که تماشایی است. قزوه یک شاعر راستی چپ‌گراست و اهل هر جریان و تفکری که باشی، محال است که با تو از در تعامل در نیاید و با تو ارتباط برقرار نکند یا لااقل با تو به گونه‌ای مرتبط نباشد.

قزوه فردی معتقد، متعهد و باایمان اسـت اما مقام هنری شـعر را نیز بخوبی می‌شناسد و صرفا به عنوان وسیله از آن بهره نمی‌برد:

«دلم را چون اناری کاش یک شب دانه می‌کردم
به دریا می‌زدم در باد و آتش خانه می‌کردم
چه می‌شد آه ای موسای من، من هم شبان بودم
تمام روز و شب زلف خدا را شانه می‌کردم
نه از ترس خدا، از ترس این مردم به محرابم
اگر می‌شد همه محراب را میخانه می‌کردم
سرم را مثل سیبی سرخ صبحی چیده بودم کاش
دلم را چون اناری کاش یک شب دانه می‌کردم»

روحیه قزوه آنگونه نیست که در پی جایزه باشد، با این حال در بیست‌وچهارمین دوره کتاب سـال جمهوری اسـلامی ایران، به خاطر کتاب شعر «با کاروان نیزه» جایزه تشـویقی گرفت. در مراسم پایانی هفتمین جشنواره بین‌المللی شعر فجر به عنوان نخستین شاعران منتخب مردم معرفی شد. دفتر شعر «صبح بنارس» وی نیز برگزیده یازدهمین دوره جایزه قلم زرین و منتخب بیست‌ویکمین جایزه کتاب فصل شد.

اشعار قزوه به چند زبان دنیا ترجمه شده است؛ از جمله: مجموعه‌شعر مستقلی با نام «قصاید بتوقیت بیروت» به زبان عربی با ترجمه موسی بیدج توسط انتشارات «مرکزالحضاره لتنمیه الفکر الاسلامی» بیروت در سال ۲۰۰۸ میلادی و مجموعه‌شعر مستقلی با نام Compassionate Deat با ترجمه محسن کریمی‌راهجردی توسط انتشـارات «اسـلامیک گهر دهلی» در سال ۲۰۱۲ میلادی در دهلی‌نو. همچنین مجموعه‌اشعاری از قزوه به زبان اردو توسط شاعر پارسی‌سرای پاکستان، سیداحمد حسینی شهریار، به زبان روسی توسط دکتر آنا برزینا و به زبان کردی توسط مختار شکری‌پور ترجمه و منتشر شده است.

پایان سخن را می‌آراییم به شعر سپید کوتاه زیبایی از علیرضا قزوه؛ شعری که مرز عاطفه را طی می‌کند و به کشفی بسیط و فانتزی‌گونه می‌رسد و مثل نقاشی‌های آبستره در خلأ و بی‌معنایی شاعرانه خود معنا می‌آفریند؛ معنایی برای حقیقت موضوع که در اینجا موضوع «مادر» است:

«تنها تو می‌توانی مادر!/ در این زمستان‌ها/ کلاه ببافی برای کوه/ دستکش برای درخت/ و شال‌گردنی/ برای رودخانه‌های جهان».

یادداشتی بر مجموعه‌شعر «نام دیگر دریا»ی عباس باقری

غزل‌قصیده‌های توفانی و تکراری

[الف.م.نیساری]

عباس باقری نامی اسـت که سال‌ها با زابل و شعر سپید و شـعر نیمایی مترادف شده است. یعنی ممکن است حتی بسیاری از او شعر کلاسیک ندیده و نشنیده باشند؛ بویژه در پیش از انقلاب. بعد از انقلاب به واسـطه اینکه سرودن شعر انقلاب و دفاع‌مقدس و شـعر آیینی میل و خواسته و تعهد شاعران انقلاب بود و علاوه بر این، شعر کلاسیک در حوزه‌های برشمرده بهتر و بیشتر جواب می‌داد، از این رو شاعرانی نظیر عباس باقری نیز که شاعران شعر نیمایی و شعر سپید بودند، بیشتر به سمت سرودن شعر کلاسیک رو آوردند؛ خاصه اینکه شـعر کلاسیک بنا به دلایل برشمرده و دلایل دیگر، پس از انقلاب احیا شده و رواج چشمگیری نیز یافته بود.

مجموعه‌شعر «نام دیگر دریا» را ناشر تخصصی شعر، «فصل پنجم» به چاپ رسانده؛ دفتری در ۹۵ صفحه، شامل غزل‌ها و قصاید کوتاه و رباعیات، با مضامین عاشورایی که بیشتر بر مدار شأن و مقام و شخصیت حضرت ابوالفضل(ع) می‌چرخد.

۲ دلیل عمده و اصلی وجود دارد که می‌تواند یک شـاعر سپیدسـرا و نیمایی‌سرا را بیشـتر از سایر عوامل و دلایل به سـمت سرودن اشعار کلاسیک و سـنتی سوق دهد؛ یکی اینکه عموم مردم شـعر را، بویژه شعر آیینی را در قالب‌های کلاسیک و سنتی بهتر و بیشتر می‌پسندند، چرا که از این طریق با آنها ارتباط بهتر و بیشتری پیدا می‌کنند. دوم، احیای دوباره قالب‌های سنتی و رواج بسیار آن و گرایش ۹۰ درصد از شاعران انقلاب به سمت قالب‌هایی همچون غزل، رباعی و بعد آن مثنوی و دوبیتی. مجموعه‌شعر «نام دیگر دریا»ی عباس باقری نیز دارای غزل و رباعی است؛ غزل‌هایی که به لحاظ شکل، طول و موضوع تا حدی شبیه قصیده‌اند یا برعکس، قصاید عاطفی و کوتاهی که تا حدی شبیه غزلند!

کسـانی که عباس باقری را می‌شناسند، می‌دانند او یک شـاعر حرفه‌ای، پیگیر و پرکار اسـت اما آرام و بی‌سر و صداست؛ شاعری با کارنامه‌ای که حدود ۹۰ درصد از اشـعارش را اشعار سپید و نیمایی تشکیل می‌دهد؛ شـاعری با اشـعاری که به ندرت ساده و روشن هستند و بیشـتر پرابهام، پرایهام و گاه نیز گنگ و نامفهومند. از این رو، اشعار او را در دسته اشعار سخت یا سخت‌یاب می‌توان قرار داد. البته اگر کلید دروازه‌های شعر او را پیدا کنید، ارتباط با اشعار باقری شیرین و دلنشین خواهد بود، اگرچه کلیدهای او نیز بیشتر رمزدارند!

حال می‌رسیم به اشعار کلاسیک و سنتی عباس باقری در مجموعه‌شعر «نام دیگر دریا» که علاوه بر کلاسیک‌بودن، آیینی و عاشورایی و در یک کلام، ابوالفضلی است.

باقـری زبان دیگر، کلام دیگر، فضای دیگر و حتی کلمات دیگری را که پیش از این اصلا یا کمتر از آنها استفاده می‌کرده، در این اشعار گرد آورده و به نوعی به شعر کلاسیکی که نو و تازه است رسیده؛ شعری که می‌توان نامش را شعر نئوکلاسیک یا نوکلاسیک گذاشت:

«که بود آنکه تو را مثل پیرهن پوشید
تو را چو مصحف گل آیه آیه زیبا دید
نگاه زنبقی‌ات را در آب آینه ساخت
کبود حنجره‌ات چون بر آب تشنه وزید
دو دست سبز تو را سرخ از زمین برداشت»

و غزل کاملی که روح مرثیه را در حماسه می‌توفد و در لایه‌های پنهان خود با نمی از اشک عاطفه‌های جوشان، آن را می‌آراید:

«این کیست که از علقمه یک جرعه نچیده‌ست
بانک غزل‌آلود فراتی نچشیده‌ست
این کیست که بیعت ز لب تیغ گرفته‌ست
در تیغ به جز زخم تن خویش ندیده‌ست
این کیست که تا رسته به راهش صفی از بید
با جلوه توفانی خود سرخ وزیده‌ست
در ساحل شمشیر چنان شعله‌نما شد
کز غمزه تیرش نفس ناله بریده‌ست
در فصل تگرگ آینه در دست گرفته‌ست
در ظهر عطش ساقی طفلان سپیده‌ست
این کیست که با دستخط خون شهیدان
تا مَنصَب فرماندهی عشق رسیده‌ست...؟

ـ«عباس رشید است». یکی بانگ برآورد:

ـ این اوست که گرداب به گردش نرسیده‌ست»

در واقع زبان حماسـی- عاطفی غزل‌ها و شـبه‌قصاید غزل‌مانند عباس باقری نشان می‌دهد او دست بسیار توانایی در سرودن شعر کلاسیک دارد؛ بویژه در سرودن اشعار آیینی و عاشورایی. این بلندا و زیبایی بسیار قابل تحسین است اما بخـش عظیمی از زبان و نوع بیانی که عباس باقری در این گونه اشعارش برگزیده، زبان و بیان عاریه‌ای است. اگرچه از آن شاعر خاصی نیست اما نماینگر زبان و بیان گروهی از شاعران نوکلاسیک پیش از انقلاب و بعد از انقلاب است که بهترین شـاعرانش از این گروه، شـاید تنها حدود ۲۰ درصد در آن استقلال زبانی داشته باشند؛ همان‌گونه که عباس باقری با همه برجستگی‌هایش در اینگونه سرودن، اینگونه و چنین است:

«بوی بهشت می‌وزد از نای تشنه‌ات
ای جان فدای عطر نفس‌های تشنه‌ات
می‌آید آنکه زلف تو را بو کند چو گل
ریزد نگاه بر رخ زیبای تشنه‌ات
می‌آید از کرانه زیتون و تیغ سرخ
گلگون‌سوار معرکه: مولای تشنه‌ات...»

شـما در ابیات بالا و بسـیاری دیگر از اشعار و ابیات مجموعه‌شعر «نام دیگر دریا» عباس باقری، رد پای نوع لحن و بیان و در کل، نوع شعر و زبان علیرضا قزوه و حسین اسرافیلی را براحتی می‌توانید مشاهده کنید؛ ردپایی که آن ۲ شاعر نیز پیش از خود از دیگر شاعران یا بهتر است بگوییم از کلیت شعر نوگرای کلاسیک دهه‌های ۵۰ تا امروز، اخذ کرده است. اگرچه شعرهای این دفتر باقری دست‌کمی از غزل‌ها و اشعار کلاسیک قزوه و اسرافیلی ندارد اما لازم به یادآوری است که اساسا در حوزه شعر کلاسیک، شاعر هر چقدر هم مستقل باشد در زبان و کلیت شعر خود، باز حداقل ۵۱ درصد وابسته و وامدار شـعر سنتی گذشته و شعر کلاسیک معاصر است. بی‌شک بسیاری از ما حسین منزوی و محمدعلی بهمنی و سیمین بهبهانی را غزلسرایانی نوگرا می‌دانیم اما همین ۳ تن نیز در بهترین و نوترین حالت شعر خود به لحاظ نوگرایی، باز ۵۱ درصد وامدار شـعر کلاسیک و معاصر پیش از خودند و مابقی را تحت تاثیر جریان شعری نیمایی و نو.

البتـه چند درصد از غزلیات سـیمین بهبهانی و چند تن از جوانانی که امروز از مرز ۴۰ سـالگی گذشـته و به ۵۰ سالگی خود نزدیک شده‌اند، به لحاظ زبانی و فرم و ساختار، از مرز شعر نوکلاسیک گذشته‌اند اما از آنجا که در قالب اوزان مسـاوی قرار دارند، فرم‌گرایی، یعنی چگونگی شکل‌گیری شعرشان، دستخوش همان چارچوب و قالب است و چندان میدان جولانی برای پرداخت فرم ندارد؛ میدانی که از منظر فرمالیسـت‌ها، بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین میدان تغییر، تحول، تکامل و نو شدن شعر است. با این همه، این چند درصد از غزل که پایش را فراتر از غزل نوکلاسیک گذاشته، جای بحث دارد و باید دید این نوع شعر یا غزل، چقدر غزل است و چقدر به آگاهانه‌سرودن نزدیک است.

بهتر است برگردیم به مجموعه‌شعر «نام دیگر دریا» عباس باقری که عاشورایی و ابوالفضلی است.

باقری در بخشـی از اشـعار این دفتر کـه قصیده‌اند یا قصیده غزل‌مانندنـد یا برعکس، غزل‌قصیده‌اند، زبان فخیم قصاید شعر گذشته را به زبان غزل امروز درمی‌آمیزد و گاهی نیز همان سـنت قصیده را تا حدی که می‌شود و لازم است حفظ می‌کند؛ مانند:

«بوی خدا گرفته‌ای ای سرخ مستطاب
ای مرز دست‌های تو از سبز تا خضاب
ای در غلاف خشم تو ترجیح ذوالفقار
ای مهر گرم‌تاب تو خورشید را مجاب
در غیرت از قبیله مردان شعله‌ور
در عاطفت به نام تو آهو به ناز خواب...»

بعضی از اشـعار این مجموعه نیز تا حد زیادی به لحن و نوع بیان و زبان مرثیه نزدیک شـده‌اند تا آنجا که مداحان روشن‌اندیش بخوبی می‌توانند از آنها در هیئات و در مراسم زنجیرزنی و سینه‌زنی و روضه و این گونه مراسم استفاده کنند، چرا که در عین شعربودن، با آنها هم‌خانوادگی دارند:

«این اباالفضل علمدار حسین کیست، بگو!
روح آیینه اگر نیست دلش، چیست بگو
ماه زیبای بنی هاشمی است این اخگر
با چنان جلوه اگر بدر دجا نیست بگو...»

و اشعاری که چونان اشعار بالایند اما مصراع‌های کوتاهی دارند و درست به واسطه کوتاهی مصراع‌ها، بیشتر به مراثی نزدیک‌ترند:

«ای لاله آشنا اباالفضل
آیینه مرتضی اباالفضل
ای نغمه ناسروده عشق
ای کشته سر جدا اباالفضل
لب‌تشنه‌ترین امیر دریا
در چنبر اشقیا اباالفضل
سقای پرنده‌های بی‌پر
آب‌آور خیمه‌ها اباالفضل...»

در پایان، بحث و بررسی رباعیات این دفتر را به وقتی دیگر وامی‌گذاریم و با آوردن یک نمونه از آن، دامان این یادداشت را برمی‌چینیم:

«تا می‌وزی از کرانه توفانی
در ظهر عطش علقمه را می‌مانی
زیرا که به دشت کربلا بی‌سر و دست
گردونه عشق را تو می‌گردانی».

نگاه

نقدی بر مجموعه غزل «ضمیر متصل» سروده «وحیده احمدی»

روحی واحد در تنوعی زنانه!

[حمیدرضا شکارسری]

متن زنانه از دیدگاهی زنانه به جهان و آنچه در جهان است می‌نگرد. هیچ لازم نیست شاعر شعر زنانه الزاما یک زن باشد اما موضوعات و حتی نوع بیان چنین متنی زنانه به نظر می‌رسد. به عبارت دیگر اگر تجربیات صرفا زنانه، توسـط هر شاعری در شعر منعکس شـود، حاصل کار شعری زنانه است.

علاوه بر موضوعات زنانه، ویژگی‌هایی را برای بیان زنانه مطرح کرده‌اند که حاصل نوع تماشای خاص زنانه به جهان است و البته در جغرافیاهای مختلف متغیر است. تکرار مکرر مضامین و تاکید پرشمار بر موضوعات، برقراری دیالوگ حتی در قالب تک‌گویی با خود، لحن خطابی و استفهامی برای کسب موافقت یا اقناع مخاطب، جزءنگری و ریزنگاری، حس‌نویسی تا مرز احساسی‌نویسی و سانتی‌مانتالیسم و... از جمله این ویژگی‌هاست.

«ضمیر متصل» سـروده «وحیـده احمدی» حاوی غزل‌هایی است که به تمام زنانه‌اند و مخاطب را با حال و هـوا و دیدگاه‌های خاص یک زن روبه‌رو می‌کند؛ زنی در سن ازدواج و در آستانه تشکیل خانواده که به طور مداوم با حادثه‌ای کاملا سنتی به نام مراسم خواستگاری روبه‌رو می‌شـود. شـوق‌ها، دلهره‌ها، توقعات، انتقادها، یأس‌ها و امیدها، نگرانی‌ها و دل‌شوره‌ها، حوادث و تبعات... و کلا هر چه در حول و حوش این مراسم می‌گذرد، درونمایه اصلی غزل‌های این مجموعه را تشـکیل می‌دهد. درونمایه‌ای بشـدت تازه و بکر، حداقل در هیات یک مجموعه غزل که به دلیل تشکلی واحد و منسجم با تعریف یک کتاب منطبق شده است. درونمایه واحد غزل‌ها باعث نمی‌شود

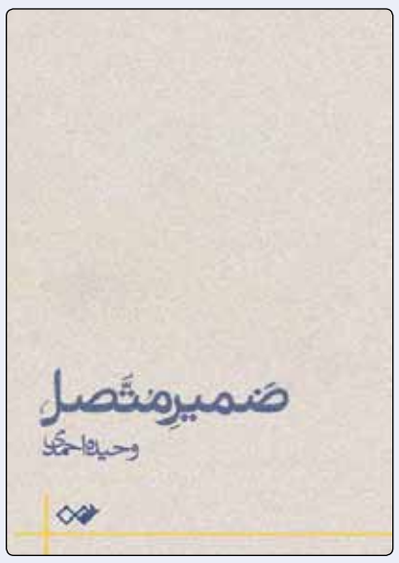

شـعرها رونوشت یکدیگر باشند، بلکه تنوع موضوعی در عین وجود درونمایه واحد، آثار را متنوع می‌کند و نمایی کامل از زندگی یک قهرمان زن را که راوی شعرهاست ارائه می‌دهد؛ تکه‌هایی که پازل‌وار، حالات و آنات این شخصیت را کنار هم می‌چیند و چهره او را در انتهای مجموعه کامل می‌کند؛ چهره‌ای بشدت ملموس، عینی، واقعی و باورپذیر. گاهی خشمگین به خواستگارش می‌گوید:

«از خدا ممنونم به دلت ننشستم
چون شما هم اصلا به دلم ننشستید!»

*

«درمان بکن چشم و دل لامذهبت را
دکتر برو آری! شما بیمار هستی»

گاهی مشتاق آمدن اوست و چه عجله‌ای هم دارد!

«بیا تا مثل عاشق‌های پاک واقعی یک عمر
کنار هم زن و شوهر، کنار هم بیا باشیم»

*

«من دیر کرده‌ام دیر از موعدم گذشته
از بس به قول مادر با ناز و با ادایم
دیر آنقدر که دیگر تا سه نمی‌شمارند
من گل نچیده باید از باغ‌ها بیایم»

و گاه در تردید دست و پا می‌زند و دلشوره‌هایش را این گونه ترسیم می‌کند:

«باید کمی فرصت دهم شاید که یک هفته کم است
خیلی مسائل هست که در پیش چشمم مبهم است
باید که بشناسم تو را باید به من فرصت دهی
فعلا که تنها سایه‌ام با سایه سارت محرم است»

این همه عینی‌گرایی، جزءنگری و واقع‌گرایی از سویی غزل‌ها را دلنشین و شیرین و ملموس و صمیمی می‌کند اما از سوی دیگر جایگاه تخیل و بازآفرینی جهان واقعی را بشدت به خطر می‌اندازد و حتی گاهی متن را به نظمی کامل تبدیل می‌کند. انگار کار شعر انعکاس واقعیت‌هاست و نه خلق فراواقعیت و واگذاری خوانش و تأویل به مخاطب. در همین ارتباط باید به ۲ فرم رایج در این مجموعه غزل اشاره کرد: یکی فرم روایی و دیگر فرم گفت‌وگو. در هر ۲ فرم، فضای شعر، نمایشی و دراماتیک است و همین امر خطر نزدیکی و بلکه انطباق متن بر نظم را تشدید می‌کند. در واقع احمدی چیزی را از غزل می‌خواهد که کار غزل سنتی ما نیست و در غزل نو قابل جست‌وجو است. غزل نو هم رئالیستی و روایت‌گونه است و به جای شاه‌بیت‌سازی در پی کلیتی واحد و قطعه‌وار است.

«مادر! پذیرایی چندین و چنان کافی‌ست
دیگر «بفرمایید، لطفا، نوش جان» کافی‌ست
دیگر نمی‌خواهم که خیل خواستگارانم
میهمان ما باشند و ما هم میزبان، کافی‌ست
شیرینی و چای و بساط میوه را بردار
یک پارچ آب شیر با چند استکان کافی‌ست»

متن‌هایی پر از گزاره‌های خبری و خطابی که بیش و پیش از شعر به بیان رویدادهای داستانی می‌پردازند ولی خوشبختانه در بعضی غزل‌ها نیز به‌رغم کلیت داستانی، فرازهای شاعرانه‌ای به نجات متن می‌آید:

«عاقبت این چراغ قرمزها پیش روی تو سبز خواهد شد
زنگ در می‌زنی و می‌گویی: این منم خواستگار آیینه!»

خدا آخر و عاقبت این رفت‌وآمدها(!) و آخر و عاقبت این غزل‌های شیرین، طنزآمیز و دوست داشتنی را به خیر کند!